

انقلاب مصر در فاز جدید و سه ویژگی آن!

‘ . . . در جامعه مصر علیرغم نفوذ گسترده مذهب و سنت و فرهنگ ارتجاعی در بافت های سنتی آن، اقبال اجتماعی و ترقی خواه و سکولار گسترده ای اعم از کارگران و جوانان و زنان و روشنفکران و یا جریان های چپ و ملی گرا و لیبرال ها وجود دارند که دارای فرهنگ و ادبیات نیرومند و قوی بویژه در شهرهای بزرگ هستند که از قضا نقش آنان در مبارزه علیه استبداد مبارک تعیین کننده بود. ‘

تقی روزبه

میدان تحریر بار دیگر نقش آفرین شده و توده های بزرگ و میلیونی مردم مصر به مثابه کنشگران و سوژه های نقش آفرین دارند بدست خود برگ دیگری از تاریخ شان را رقم می زنند. انقلاب مصر وارد مرحله تازه ای شده است که دارای چند ویژگی مهم است. مهم ترین و **اولین** ویژگی آن کنار زدن اسلام سیاسی حاکم بر کشور بود. اکثریت بزرگی از مردم مصر اجازه ندادند که اسلام سیاسی که قدرت های بزرگ هم به نحوی به آن به عنوان مدل انتقالی و سازش دخیل بسته بودند، قدرت خود را تثبیت کند... **دومین** ویژگی لحظه کنونی را نقش ارتش به مثابه محلل دوره انتقال و ابزار خلع سلاح اخوان المسلمین با حمایت مردم تشکیل می دهد که بی تردید با نقشی که ارتش برای خود قائل خواهد بود حامل چالش های تازه ای خواهد بود که خود را در تحولات آتی نشان خواهد داد. **سومین** ویژگی لحظه کنونی نقش فرادستی نیروهای لیبرال-لانیگ در جنبش مردم است که باز هم نشان دهنده آن است که بر بستر جبهه واحدی در برابر اسلام سیاسی حاکم، رویاهای متفاوت و بالقوه متضادی در کنار هم قرار گرفته اند، واقعیتی که هم نقطه قوت تاکتیکی تمرکز نیرو در برابر آماج مشترک تاکتیکی را دارد و هم متضمن چالش های آینده ناشی از نیروها و اهداف متفاوت و متضاد طبقاتی و آمیخته به هم در لحظه کنونی است. با این همه تحولات کنونی گام تازه و رو به جلو در مسیر طولانی انقلاب مصر است و هنوز هم به معنی وصول انقلاب به هدف های پایه ای خود که چیزی جز مطالبه بهم پیوسته نان و آزادی است، و لاجرم به معنی دست بردن به ریشه ها و تغییر رادیکال مناسبات مبتنی بر سلطه اقتصادی و اجتماعی است، نیست. بی تردید تحولات مصر دارای پیآمدهای مهمی در منطقه و بویژه کشورهای عربی و اسلامی و ایران است و باندازه ای که حاوی دست آوردهای پیشروی جامعه به سوی اهداف خود باشد و بطور اخص از نظر شکل و نوع مبارزه اش که بر پایه تمرّد و نافرمانی

مدنی و از طریق تسخیر فضا مکان های عمومی و برخی جنبه های تاکتیکی خود الهام بخش خواهد بود. آن چه در تحولات و انقلاب مصر امید بخش است، درجه خود کنش گری و خود سازمان یابی تحولات در پائین است که موجب می شود در آن نقش بالائی ها و هژمونی گفتمان های متعلق به طبقات فرا دست عمیق نباشد و بویژه با عروج به قدرت، به سرعت ماهیت شان برای مردمی که چهار چشمی اوضاع را تحت نظارت دارند و به نقش خود در تحولات واقف اند بر ملا شود. ناگفته نماند که نقش و حضور نیروهای اسلام سیاسی و پایگاه اجتماعی آن ها را نباید نادیده و یا تمام شده انگاشت. و نباید فراموش کرد که شیوه منزوی کردن و سرنگونی در تحولات بعدی بی تأثیر نیست. بویژه پس از عزل از قدرت به دست ارتش، آن ها می توانند با توجه به پیوندهای ارتش با دوران مبارک و صاحبان قدرت و ماهیت و پیشینه ارتش دست به مظلوم نمائی بزنند.

بطور کلی تحولات مصر را نمی توان بدون توجه به مختصات اساسی پارادایم جدید و جنبش های جدیدی که به آن معنا می بخشند درک و آنالیز کرد. نوشته زیر گرچه مدتی قبل به مناسبت اعتراضات و چالش های بزرگی که مرسی و اخوان المسلمین پس از روی کار آمدن با آن مواجه گشتند نگاشته شده است، اما از آنجا که به نکات و نتیجه گیری های فرا لحظه ای متمرکز است هم چنان در خطوط کلی با روند تحولات جاری در مصر بیگانه نیست.

انقلاب مصر، آموزه ها و مهم ترین ویژگی ها

برش سیاسی از آن چه که در مصر می گذرد، نکات مهم و جالبی از چگونگی دینامیسم پیشروی انقلاب بزرگ مردم مصر و چالش های پیشروی آن را در برابر ما می نهد. این تجربه که هم اکنون با اشغال میدان تحریم و محاصره کاخ ریاست جمهوری موجب ترس و آشفتگی در صفوف حاکمان جدید و حتی خروج موقتی رئیس جمهور از مقر خود گشت (از ترس اشغال کاخ)، بیش از ده روز است که به خروش و برآمد عظیم خود ادامه می دهد و به رکورد ۱۸ روزه تظاهرات توده ای و گسترده بر علیه مبارک و سرنگونی آن نزدیک می شود، در عین حال که هنوز در نیمه راه است بویژه برای مردم ایران که یک انقلاب ناکام را پشت سر گذاشته اند و هنوز هم نتوانسته اند طعم تلخ شکست یک انقلاب را از ذائقه خود بزدایند، و فراتر از آن سه دهه است که با ضد انقلاب مهیب بیرون آمده از دل انقلاب دست به گریبانند، دارای دستاوردهای مهمی است. از همین رو خیره شدن به تجربه زنده انقلاب مردم مصر دارای اهمیت زیادی است.

شمه ای از چالش های انقلاب مصر

محمد مرسی به عنوان نماینده اسلام سیاسی و حامیان آن در مصر، ادعا می کنند که قدرت و مشروعیت خویش را از میدان تحریر- قلب تپنده انقلاب مردم مصر علیه استبداد مبارک- برگرفته اند. او عملاً با صدور فرمانی در صدد برآمده است که با تکیه بر به اصطلاح مشروعیت برآمده از انقلاب همان آزادی های محدود کنونی را که از برکت جنبش توده ای و انقلاب مصر بوجود آمده است معلق کرده، و موقعیت اسلام سیاسی را در ساختار قدرت تثبیت نماید. و این در حالی است که آن ها حتی در جنبش ضد استبدادی علیه مبارک شرکت فعالی نداشتند و حتی در مقاطعی آشکارا در سودای موج سواری و معامله با مبارک و قدرت حاکم بودند.

اولین دستور کار ضد انقلاب: مهار انقلاب، انحصار قدرت و تثبیت آن .

تجارب مکرر انقلاب ها نشان داده اند که صدور فرامینی از آن نوع که این روزها شاهد آن توسط مرسی هستیم، به هیچ وجه امر منحصر به فردی نبوده و عموماً در هر انقلاب مردمی و اصیل، توسط آن ها که سوار بر موج انقلاب شده اند و برای عبور به دوران پسا انقلابی صورت می گیرد. تشکیل "مجلس مؤسسان" و تصویب قانون اساسی مورد نظر، بوروکراتیزه کردن قدرت برخاسته از انقلاب، مرمت و تجدید سازمان ماشین دولتی مورد حمله قرار گرفته، افزودن ساختارها و نهادهای تازه ای که درخور نظم مورد نظر ضد انقلاب جدید است، در یک کلام پر کردن خلاء قدرت بوجود آمده با اعمال قدرت در بالا و مهار قدرت در پائین که جوشش آن مهم ترین ویژگی یک انقلاب را تشکیل می دهد، همواره مهم ترین وظایف تاریخی دولت های انتقالی و برآمده از انقلاب را تشکیل می داده است. بهمین دلیل برخلاف تبلیغ و ادعای دروغین آن های که در سودای قبضه و تصرف قدرت در بالا و بر فراز مردم هستند، وظیفه و کار کرد دولت به اصطلاح انتقالی برای سمت و سو دادن به انقلاب و خلع ید از آن از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. رفتار کودتاگرانه مرسی هم خارج از این روال عمومی کشاکش انقلاب و ضدانقلاب از فردای سرنگونی رژیم حاکم نبوده و نیست. در انقلاب بهمن نیز چنین فرامینی-البته با نفوذ کلام و حدت و شدت قاطع تری- توسط خمینی در مسخ ماهیت مجلس مؤسسان و یا تبدیل ماهیت مجلس نمایندگان به صفت اسلامی، سانسور و بستن روزنامه ها و پایان دادن به آن چه که بهار آزادی نامیده می شد صادر شد. این ترجیع بند شناخته شده هر ضد انقلاب برخاسته از دل انقلاب است که مشروعیت و قدرت خود را معادل کلیت انقلاب تلقی کرده و بفکر مصادره انقلاب و انحصار قدرت در بالا و مهار انقلاب در پائین بر می آید. چرا که بدون مهار انقلاب و خاموش کردن اخگر سوزان نهفته در آن امکان انحصار قدرت و تثبیت آن وجود ندارد. در مصر مرسی و اخوان هم مثل همه مصادره کننده گان قدرت انقلاب، رأی منفی مردم به نظام مبارک را به عنوان رأی مثبت به خود و حزبش تلقی کرد. همان طور که در انقلاب ایران خمینی و

دار و دسته اش رأی منفی مردم به نظام سلطنت را معادل رأی مثبت به خود و حاکمیت مذهبی به شمار آورد. مرسی که از یکسو شرایط را برای تعرض خود به انقلاب مردم پس از آتش بس غزه و جلب حمایت نسبی قدرت های بزرگ از عملکرد کمابیش معقول دولت خود (از جمله جلب نظر مساعد صندوق بین المللی پول برای دریافت وام های چند میلیارد دلاری) مناسب تشخیص داده بود و از سوی دیگر شاهد زوال شتابان نفوذ حزب و حامیان خود در جامعه و تشدید تنش در ماشین حکومتی بجا مانده بود، زمان را برای تعرض به انقلاب مناسب تشخیص داد. قدرت های غربی که ایجاد ثبات و حفظ ماشین حکومتی از گزند انقلاب مهم ترین دغدغه اشان را تشکیل می دهد، در درجه اول به نیروی که بتواند این وظیفه خطیر را انجام بدهد دل می بندند. در شرایط مشخص مصر این نیروی حاضر آماده اخوان المسلمین بود که علیرغم پیوند شان با سلفی ها و برخی نگرانی ها، می توانست به عنوان مانع سرعت گیر و نهایتا متوقف کننده حرکت انقلاب عمل کند، و این در حالی است که در تحلیل نهائی این این کلان سرمایه داران بخش فوقانی طبقه سرمایه داری، نئولیبرال ها و نمایندگان سیاسی آن ها و حفظ دستگاه حکومتی بجا مانده از دولت مبارک هستند که آلترناتیو ایده آل آن ها را تشکیل می دهد. همان طور که در تجربه انقلاب بهمن ۵۷ نیز به خمینی و بهشتی ها برای کنترل طوفان انقلاب دل بستند، گرچه در آن تجربه به دلایلی که خارج از حوصله این بحث است اوضاع از چنگشان خارج شد و اکنون از آن و درس هایش در انقلاب مصر و سایر کشورهای عربی بهره می گیرند.

با وجود آن که شرایط منطقه ای و جهانی برای تعرض به انقلاب از نظر مرسی و حامیانش اعم از اخوان و سلفی ها مناسب تشخیص داده شده بودند، اما با دستکم گرفتن نیروی عظیمی که انقلاب ضد استبدادی علیه مبارک آزاد کرده بود و خیزش مجدد آن ها غافلگیر شدند، که قاعدتا برای کسانی که مدعی از نفس افتادن انقلاب و "بهار عربی" بودند باید نامنتظره باشد. با این همه برای آن های که با ماهیت و پویایی انقلاب ها آشنا نیستند، روشن بود که انقلاب های بزرگ و آذرخش نهفته در آن ها را باین سادگی ها با سلام و صلوات نمیتوان خاموش کرد. آن چه که عموما ترمیدور انقلاب نامیده می شود، تاریخا محتوایش چیزی جز سرکوب اخگر نهفته در انقلاب توسط ضد انقلاب سوار شده بر موج انقلاب نبوده است، یک جعل بزرگ تاریخی است که در تاریخ نگاری و ادبیات بورژوازی معمولا از آن به نام خشونت انقلاب یاد می شود. و حال آن که نگاهی به تجربه زنده مصر نشان می دهد که قانون آهنین بنام خشونت انقلابی وجود ندارد و انقلاب الزاما همزاد خشونت نیست. برعکس همواره این ضد انقلاب است که برای مصادره انقلاب و بیرون کشیدن چاشنی آن دست به خشونت می زند و ضرورت دفاع از انقلاب را و از قضا تا آن جا که میسر است به شیوه مسالمت آمیز، در برابر برپا کننده گان آن قرار می دهد. هم چنان که این تجربه نشان می دهد که سرنگونی استبداد و برقراری

آزادی و عدالت اجتماعی نه فقط محصول انقلاب است بلکه برای حفظ آن ها تداوم انقلاب نیز لازم است.

انقلاب و کشاکش درونی صفوف آن

وقوع هر انقلاب بزرگ و مردمی بویژه در جوامع استبدادی نه فقط بدون شرکت وسیع ترین توده های مردم و زحمتکشان نا ممکن است، بلکه معمولاً با دو قطبی شدن جامعه بین استبداد حاکم و جامعه تحت سلطه آن با مشارکت بخش های ناراضی طبقه حاکم و با اهداف و ماهیت ارتجاعی و بیگانه با خواست مردم و زحمتکشان همراه است. بهمین دلیل صف انقلاب هیچگاه خالص و یک دست نیست و در درون آن رقابت ها و منازعه های گسترده ای برای کسب هژمونی و بدست گرفتن سکان رهبری انقلاب برقرار است. این نقش ها می تواند بسته به شرایط و میزان شفاف و غیر شفاف بودن مطالبات و سازمان یابی پیرامون این مطالبات و لاجرم توازن نیرو، متفاوت باشد. واقعیت آن است که شکل گیری چنین صف گسترده و حامل نیروهای بینابینی و یا ارتجاعی در برابر استبداد حاکم و درهم شکستن اقتدار آن، یک پارادوکس است که هم شامل نقطه قوت جنبش و رمز پیروزی بر استبداد است (چرا که پیروزی علیه ارتجاع و استبداد حاکم، بدون بکارگیری تاکتیک پراکنده ساختن صفوف دشمن و تمرکز و همراهی حداکثر نیروها بر ضد کانون اصلی قدرت ناممکن است) و هم شامل نقطه ضعف آن و لاجرم خطر فرادستی آن ها بر انقلاب. خطری که با ایجاد توهم نسبت به ارتجاع نهفته در صفوف انقلاب و عواملی چون نفوذ مذهب و ناسیونالیسم و میزان سازمان یافتگی پایگاه اجتماعی آن مشروط می شود. و بهمین دلیل به میزانی که طبقه کارگر و زحمتکشان و نیروهای پیشرو بر ماهیت این جریانات آگاه و هوشیار باشند و پیرامون مطالبات و صفوف مستقل خود سازمان یافته باشند، از خطر در جا زدن و توقف و مصادره انقلاب کاسته می شود. همزیستی این گرایشات دارای برنامه ها و جهت گیری های متفاوت و یا متضاد، در بهترین حالت تا زمانی است که جنبش برخواست و آماج مشترکی که بازتاب دهنده منافع مشترک است فوکوس کرده باشد و قدرت حاکم هم به موقع حاضر به معامله و سازش با نیروهای رقیب ولی هم سرشت خود در صفوف انقلاب برای تقسیم قدرت نباشد. در هر حال به درجه ای که نیروهای ارتجاعی و گفتمان آن ها در صفوف انقلاب نقش هژمونیک داشته باشند، از فردای سرنوشتی و در زد و بند با قدرت های بزرگ، بی وقفه دست بکار تصاحب همه قدرت بدست خود و پرکردن خلاء بوجود آمده می شوند. با پیروزی انقلاب در نخستین آماج خود، معمولاً صف آرائی های تاکتیکی پیش از انقلاب بهم می خورد و با شکل گیری صف آرائی های جدید وارد دوره تازه ای از کشاکش می شود. لازم به اشاره است که مقابله با اخگر خود رهان انقلاب و خطر خلع ید از زحمتکشان و برپا کننده گان اصلی انقلاب، فقط از بیرون مختص لایه های ارتجاعی و ضد انقلابی قرار گرفته در برابر انقلاب نیست، بلکه هم چنین از درون و توسط آن

های که خود و یا حزب خود را ناجی مردم می پندارند و بدنبال جایگزین کردن خود به جای مردم و بطور اخص کارگران و زحمتکشان هستند، نیز وجود دارد. از قضا بیشتر انقلابات بزرگ نه از بیرون بلکه از درون مسخ شده و شکست خورده اند. گرچه این وجه تهدید نیز بسیار مهم است اما، پرداختن به آن خارج از حوصله و موضوع این نوشته است.

همان طور که اشاره شد توان مهار انقلاب و خلع ید از آن توسط ضد انقلاب به عوامل گوناگونی بستگی دارد که یکی از مهم ترین آن ها کم و کیف هژمونی و سازمان یافتگی نیروهای فرادست است. در این رابطه به ویژه باید به اهمیت وجود رهبری نافذ و باصطلاح کاریزما که حامل "مشروعیت" انقلاب باشد، در دوره خلایی قدرت که با سرنگونی ضد انقلاب غالب معمولاً قوانین و نهادهای قدرت مستقر ملغی و یا بی اعتبار می شوند و هنوز تکلیف معادله و تثبیت قدرت "که بر که" روشن نشده است، اشاره کرد. وجود چنین رهبرانی که بتوانند ادعای نمایندگی انقلاب را بکنند و بتوانند بر فراز قانون و نهادها و منازعات جریانات مختلف حکم برانند، در توفیق مصادره انقلاب و تثبیت قدرت نقش به سزائی دارد. در انقلاب بهمن این نقش مهم و ارتجاعی را خمینی با اتکاء به جایگاه خود در نهادهای مذهبی و سیاسی یک جا در اختیار داشت. بخش بزرگی از توده های مردم و گرفتار افسون "روح منی خمینی، بت شکنی خمینی" سرنوشت خویشتن و قدرت متعلق به خود را که از برکت انقلاب بدست آورده بودند، دو دستی به او و تشکیلات تحت امرش تفویض کردند و رهبر کاریزما و فرازمینی هم این اقتدار را برای سرکوب انقلاب و بهار آزادی و ممانعت از رویش دگر رویکرد ها بکار گرفت. اما خوشبختانه یکی از شانس های جنبش انقلابی مردم مصر عدم برخورداری از نعمت چنین رهبرانی کاریزماست که لاجرم کار مهار قدرت در پائین را در مقایسه با تجربه ایران دشوار تر کرده و شانس پیشروی نسبی انقلاب را بیشتر کرده است.* علاوه بر این در جامعه مصر علیرغم نفوذ گسترده مذهب و سنت و فرهنگ ارتجاعی در بافت های سنتی آن، افشار اجتماعی و ترقی خواه و سکولار گسترده ای اعم از کارگران و جوانان و زنان و روشنفکران و یا جریان های چپ و ملی گرا و لیبرال ها وجود دارند که دارای فرهنگ و ادبیات نیرومند و قوی بویژه در شهرهای بزرگ هستند که از قضا نقش آنان در مبارزه علیه استبداد مبارک تعیین کننده بود. در گزارشی از محاصره کاخ ریاست جمهوری مرسی توسط معترضین و یا در میدان تحریر به نقل از بی بی سی گفته می شود که بیش از ۹۵% زنان را کسانی که بدون حجاب هستند تشکیل می دهد. گرچه جریان های اسلامی، صرفنظر از نفوذ شان در میان بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی و تجاری، در میان تهی دستان و افشار سنتی شهر و روستا دارای نفوذ دیرینه و شبکه های گسترده و سازمان یافته هستند، با این همه در پی عروج به قدرت و افشاء ماهیت آن در آزمون عملی، از دامنه نفوذ آن ها بویژه در میان تهی دستان و افشار زحمتکش کاسته شده است. در کنار گسترش اعتراضات از همان فردای به قدرت

رسیدن بلوک اسلامی، شکاف در ماشین دولتی موجود قبل از آن که اخوان المسلمین-برخلاف تجربه ایران- بتواند ارتش و نیروهای بازمانده از دستگاه مبارک را تجدید سازمان داده و تحت کنترل کامل خود بگیرد، مزید بر علت تشدید بحران شده است. از جانب دیگر برای مردم مصر مشاهده تجربه مصادره انقلاب در ایران توسط شریعت و اسلام سیاسی و برملا شدن پی آمدهای نکبت بار و فاجعه بارش در طی سه دهه سلطه آن، بویژه پس از برآمد اعتراضی گسترده سال ۸۸ که ماهیت به غایت ارتجاعی و آدم خوار نظام اسلامی را به نمایش گذاشت، و به موازات عیان شدن چهره تروریستی و کریه بنیاد گرایی اسلامی در منطقه، حاوی هشیاری و آموزه های بزرگی برای مردم مصر و منطقه نسبت به خطر مسلط شدن استبداد جدید با چهره مذهبی بود. عوامل فوق در کنار سیاست دولت های امپریالیستی در برخورد با جنبش های مذهبی و جریانات بنیاد گرا با هدف بیرون کشیدن چاشنی جنبشی آن ها و بکارگیری الگوی ترکیه و یا حتی نقش آفرینی و کنترل بیش از پیش این جنبش ها توسط نیروهای مافوق ارتجاعی و ثروتمندی چون عربستان و امارات به عنوان متحدان منطقه ای آمریکا، دست بدست هم داده و با مسخ ماهیت این جنبش ها، جنبش اسلامی در سیمای به اصطلاح "انقلابی و ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی" را در روند نزولی خود قرار داده است. از سوی دیگر تأثیر تحولات زمانه در تضعیف این جنبش ارتجاعی را نیز نمی توان نادیده گرفت: رویکرد نسل های تازه و جوان که در عصر انفورماتیک و شبکه ها و جهانی شدن شتابان زیست می کنند، و با دست آورد ها و تحولات فرا منطقه ای و جهانی آشنائی پیدا کرده و ارتباط برقرار می کنند، بطور طبیعی از جاذبه کاذب سنت و واپسگرایی به مثابه راه نجاتی برای برون رفت از وضعیت غیرقابل تحمل، کاسته است. هم چنین در شرایطی که نظام سرمایه داری و نئولیبرالیسم با بحران بزرگی دست به گریبان است، و شاهد برآمد نسبی جنبش های ضد سرمایه داری و نیروهای چپ و رادیکال در مقیاس جهانی هستیم، بدیهی است که بستر های مناسب تری برای نضج و عروج جنبش های ضد استبدادی و ضد سرمایه داری، سکولار و پای بند به دموکراسی رادیکال بوجود می آید.

با توجه به مجموعه عوامل و دلایل بالا، برخلاف انقلاب ایران که از نظر زمانی در روند صعودی جنبش اسلامی صورت گرفت، انقلاب مصر در بستر کمابیش سیر نزولی آن به وقوع می پیوندد. با این وجود هنوز نمیتوان از شکست و نابودی جنبش های مذهبی و اسلام- سیاسی سخن گفت. چرا که جان سختی آن ها و مطامع و سیاست های آمرانه قدرت های امپریالیستی، همواره بستر مناسبی برای باز تولید انواع و اقسام این نوع جنبش های ارتجاعی بویژه تازمانی که نیروهای مدافع آزادی و برابری اجتماعی هنوز نتوانسته اند به گفتمان اصلی تبدیل گردند، فراهم می سازد. و بهمین دلیل افشاء همه جانبه آن، و سیاست های باز تولید کننده آن، هم چنان یکی از وظایف مهم نیروهای مترقی و رهائی بخش را تشکیل می دهد.

میدان تحریر و مشروعیت زدائی از مرسی

در گرماگرم وقوع انقلاب و تا زمانی که هنوز تحت کنترل قرار نگرفته و به اصطلاح اخته نشده است، انقلاب مهم ترین مینع قدرت محسوب می شود. یکی از شعارهای مردم مصر چنین است: ما مردم هستیم، ما قدرت هستیم. جنبش اعتراضی سال ۸۸ نیز در برابر خس و خاشاک خوانده شدن خود با شعار منم صاحب ملک و مُلک و قدرت و ثروت و فضیلت و هر آن چه که نیکی است، رژه پر شکوهی را به نمایش گذاشت. همان طور که اشاره شد پس از سرنگونی ضد انقلاب حاکم، بازیگران جدید صحنه سیاسی در سرلوحه برنامه خود مهم ترین وظیفه خود را بیرون کشیدن چاشنی انقلاب و مهار آن، ترمیم ماشین دولتی و ایجاد ساختارهای جدید قدرت می دانند. تکیه گاه و شعار آن ها در و انفسای معرکه انقلاب مشروعیت برگرفته از انقلاب است، اما اگر انقلاب دستخوش توهم و همذات پنداری خود با حاکمیت نوین نباشد در گامی به جلو می تواند با به میدان آمدن خود، ردای فاخر مشروعیت را از دوش مدعی قدرت برگرفته و وی را برهنه و خلع سلاح گرداند. روند مشروعیت زدایی و زیر بار تفویض قدرت و اختیارات خود به زمام داران جدید نرفتن، همان چیزی است که این روزها در حال اتفاق افتادن در مصر است. میدان تحریر قلب تپنده انقلاب یک بار دیگر مملو از جوانان و زنان و همه آن های شده است که این بار علیه بازیگران جدید صحنه و حفاظت انقلاب خود از دستبرد آنان به میدان آمده اند و فریاد سر می دهند که دست ضد انقلاب از انقلاب کوتاه! بی تردید برآمد نوین را باید فاز جدید و نقطه عطف تازه ای در تداوم انقلاب مصر در مقابله با مصادره شدن خود نامید.

منبع قدرت و شیوه اعمال آن

انقلاب مردم مصر چند نکته و حقیقت بزرگ زمانه ما را با عریانی به روی صحنه آورده است. دو حقیقتی که باید به دقت به آن ها خیره شد و الهام گرفت: این دو حقیقت سترگ زمانه ما عبارتند از این که **اولا** منبع واقعی و زایای قدرت خود بی شماران هستند. آن ها نه فقط مولدین ثروت و نعمات مادی زندگی هستند، بلکه هم چنین مولدین قدرت نیز هستند. آن ها مکمل همدیگر بوده و به همدیگر تبدیل می شوند: ثروت به قدرت و قدرت به ثروت بیشتر. نیروی جمعی بی شماران مولد چنان قدرتی است که بر پایه آن می توانند حاصل دسترنج خود را در خدمت نیازهای انسانی خود قرار دهند. سوسیالیسم در معنای راستین و رهائی بخش خود جز کنترل توأمان هردوی این عرصه توسط مولدین آن ها نیست. بدون اجتماعی کردن قدرت، همان طور که بدون اجتماعی کردن تولید، نمیتوان سخنی از سوسیالیسم به میان آورد و لاجرم ثروت و قدرت از چنگ صاحبان اصلی آن ها خارج می شود. اگر منبع واقعی و اصلی قدرت مردم هستند، پس همه دستگاه ها و نهادهای قدرت و سلسله مراتب در ذات خود پوسته ای بیش نیستند و حیات و ممت خود را مدیون مکیدن قدرت مردم-قدرت بیگانه شده- هستند و اساسا برای

آن ساخته و پرداخته شده اند تا قدرت را از چنگ صاحبان اصلی و واقعی اش بریابند. از دیر باز انقلاب همواره عالی ترین شکل تجلی اعمال مستقیم این قدرت در برابر ربایندگان آن بوده است و با به میدان آمدن خود تکانه ها و تغییرات بزرگ تاریخی را بوجود آورده است. در این رابطه نکته اصلی آن است که قدرت وقتی تفویض شود و از صاحبان اصلی -اش باز ستانده شود، صرفنظر از این که به چه کسی و نهادی و حزبی واگذار شود، به نیروی بیگانه و سرکوبگر تبدیل می شود و این حقیقت، راز تراژدی شکست انقلابات بزرگ تاریخی را تشکیل می داده است. بازیگران رنگارنگ صحنه سیاسی، همه گی در نگاه یک بار مصرف به انقلاب و تبدیل آن به نردبانی یک طرفه برای جلوس به صندلی قدرت و تبدیل توده های انقلاب کننده به سیاهی لشکر اشتراک نظر دارند. در سوی مقابل یافتن ساز و کارهای مناسب برای استمرار این قدرت، همواره بزرگترین دغدغه مدافعان واقعی رهایی، آزادی و برابری اجتماعی بوده است.

حقیقت بزرگ **دوم** آن است که انقلاب در عین حال به معنی عالی ترین شکل دموکراسی یعنی دموکراسی مستقیم و مشارکتی وسیع ترین توده های مردم و اعمال آن است. امری که معمولاً از آن غفلت شده و به انقلاب به مثابه ابزاری بن بست گشا در مقاطع حساس و بحرانی که ابزارهای دیگر از کار می افتند، نگریسته می شود که پس از انجام وظیفه خود به خانه ها برگشته و سیر امور را مجدداً به برگزیدگان و میانجی گران تازه-البته در بهترین حالت خود- می سپارند.

نکته **سومی** که در تحولات انقلابی مصر مشهود است و جهش و گام مهمی به جلو محسوب می شود، تداوم نسبی در اعمال این قدرت است. همان طور که اشاره شد انقلاب یک بار مصرف، می تواند در معرض مصادره موج سواران انقلاب قرار گیرد، اما تداوم آن می تواند خواب موج سواران و مصادره کنندگان را آشفته سازد. خیزش مجدد و میلیونی مردم مصر در شهرهای مختلف و از جمله برگزاری مجمع میلیونی تاریخ ساز در میدان تحریر- قلب تپنده انقلاب و ماندن در آن جا - تا همین جا نه فقط هم منبع قدرت و هم تنها شیوه ای را که این قدرت می تواند بروز و ظهور یابد-دموکراسی مستقیم را- به نمایش گذاشته است، بلکه نشان داده است که تداوم آن تنها راه رسیدن به خواسته های انقلاب است. برخلاف تجربه انقلاب ایران که با تفویض قدرت خود توسط اکثریت بزرگی از مردم متوهم و هم ذات پنداری آن ها با خمینی، موجب شکست انقلاب از همان لحظه تولدش شدند، انقلاب مصر نشان داده است که حاضر نیست به سادگی قدرت خود را به حاکمان و مرتجعین جدید تفویض نماید. از همین رو تداوم انقلاب و اعمال قدرت جمعی به شیوه دموکراسی مستقیم و تداوم آن را باید مهم ترین دست آورد انقلاب مصر دانست. تصرف فضا- مکان ها در حوزه عمومی در گستره ای چون میدان تحریر با پژواکی جهانی و تاریخ ساز، گرچه از اهمیت بسیاری در ادامه انقلاب و حفاظت از آن برخوردار است، اما برای تداوم و ماندگاری خود باید بتواند خود را دربی شمارحوزه ها و فضا

و مکان های خرد و در مجامع خود بنیاد در محل زیست و کار و تحصیل و همه عرصه های زندگی اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بازتکثیر کند. و هم چون بی شمار شبکه زنده ای که در آن خون دموکراسی مستقیم و مشارکت در جریان است، عمل کند. چرا که انقلاب بدون تعمیق خود در عرصه های خرد و درشت جامعه و بدون برداشتن گام های تازه در تناسب با تحولات و اوضاع و احوال بشدت متغیر جدید، در برابر دشمنانی که به آخرین ترفندها و امکانات مسلح اند و هر روز تمهیدات تازه ای برای مهار آن تدبیر می کنند، هیچ تضمینی برای هیچ انقلابی در پیمودن و پیشروی وجود ندارد.

اما تا همین جا هم جنبش عظیم مردم مصر برخی از مهم ترین مختصات پارادایم جدیدی را که جنبش های جدید حامل و بیانگر آنند به نمایش گذاشته است که مهم ترین اش را باید در پیامی دانست که حاکی از نشانه هائی از بلوغ بشر و تمایل نیرومندش برای ورود به عصر مردم سوژگی و پارادایم دموکراسی مستقیم و بی میانجی است. بدیهی است که اعمال دموکراسی مستقیم بدون سازمان یابی از نوع افقی ناممکن است. همان طور که مهار قدرت و اخگر سوزان انقلاب و سترون کردن دموکراسی مستقیم تنها با ساختارهای سلسله مراتب و ساز و کارهای هر می امکان پذیر است*2

حوزه تاکتیک

در حوزه تاکتیک نیز تجربه انقلاب مصر حاوی درس بزرگی بویژه برای ما ایرانیان می باشد که از بیماری مزمن پراکندگی و فرقه گرایی رنج می بریم:

داشتن رویکردها و برنامه های مختلف به جای خود، اما بدون تمرکز حول آماج معینی که هدف عمده و مشترک و بسیج کننده در وضعیت معین را تشکیل می دهد، تشکیل یک جبهه عملی و نه رسمی و یک صف گسترده و همسو علیه استبداد حاکم امکان تغییر و پیشروی وجود ندارد. از همین رو یافتن حلقه اصلی تاکتیکی و بسیج شدن گرایشات گوناگون حول آن ها- نه فقط مدافعان پراکنده یک گفتمان - بلکه هم چنین همسوئی و هم گرایی گرایشات و گفتمان هائی که درخواست نفی استبداد حاکم اشتراک نظر دارند، برای به عقب راندن و سرنگونی استبداد از اهمیت اساسی برخوردار است. به عنوان نمونه شعار لغو فرمان یا برو، یکی از این شعارهای بسیج و متحد کننده اردوی انقلاب و منشئت کننده اردوی دشمن مقابل است. بدون این که بخواهیم اختلافات و مواضع مختلف را نادیده بیانگاریم، و یا بدون این که نسبت به نیروهای وابسته به طبقه حاکم در صفوف انقلاب توهم پراکنی کنیم و مشخصا در مصر نسبت به خطر فرادستی لیبرال ها در صفوف انقلاب مصر و چالش های آتی مربوط به آن و اهمیت گسترش آگاهی توده های مردم نسبت به مواضع و اهداف آن ها و اهمیت شکل گیری صفوف مستقل انقلاب کم بها بدهیم، اما نباید فراموش کنیم که ریتیم و شدت همه آن ها در تناسب با تضاد عمده لحظه کنونی و تیز کردن لبه حمله به آن در لحظه معین کنونی تنظیم و تعیین می شود.

در تجربه انقلاب بهمن با فرادستی ضد انقلاب مذهبی برآمده از آن، متأسفانه بخش های آگاه و جنبش نوپای ایران چه در آن دوره و چه پس از آن نتوانسته است با آرایش مناسب و حداکثری خود در برابر پیشروی ارتجاع به مقاومت پایداری به پردازد. نتیجه بی توجهی به قانون شناخته شده نبرد بین دو نیروی نابرابر، عدم تمرکز بر آماج اصلی و بسیج کننده، موجب تلفات سنگین و تثبیت آسان تر قدرت ارتجاع گردید. سکتاریسم و یا انحلال در صفوف همه باهم و زیر چتر یک گفتمان، تنها گزینه های پیشداوری ما نیستند، بلکه می توان به سنتز خلاق از پای بندی به اهداف، در عین در نظر گرفتن تکثر گرایش ها به همکاری حول پاره ای از اشتراکات ولو تاکتیکی و گذرا رسید.

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com/>

توضیحات بیشتر در باره این ویژگی و سایر ویژگی های انقلاب مصر را می توانید در دو مقاله

زیر مشاهده کنید:

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/2011/01/blog-post_30.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/2011/02/blog-post_11.html#more

*2- محور دوم جنبش های جدید حامل چه پارادایم چنین است:

2- برقراری دموکراسی مستقیم و مشارکت مردم، پایه ای ترین بستر حرکتی این جنبش ها است (به مثابه هم استراتژی و هم تاکتیک). در مرکز پارادایم جدید و اندیشه دموکراسی مستقیم، باور به نقش آفرینی کارگران و زحمتکشان و همه استثمار شونده گان و طرد شده گان، و یا به عبارتی دیگر مردم سوژه گی قرار دارد که مبین سپری شدن مرحله تاریخی حزب سوژه گی، رهبر سوژه گی و سایر میانجی های است که مستمرا جایگزین نقش آفرینی خود طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیر و طرد شده گان از نظام گشته و آنها را به سیاهی لشکر فرمان بر تبدیل می کند. در این راستا وظیفه تمامی گروهها و عناصر آگاه تر جز بارور ساختن عمل و اندیشه خود حکومتی و کنش گری خلاق نیست. از جنبه مناسبات درونی، مردم سوژه گی مبتنی بر رابطه آزاد و همبسته بین عناصر تشکیل دهنده خود است. طبقه دربرگیرنده بیشماران سوژه های دارای اشتراکات و تمایزات است که بر پایه اشتراکات خود به کنش مشترک می پردازند، بی آنکه تمایزات آن ها مورد انکار قرارگیرد.

3- دموکراسی مستقیم در عین حال بدون سازمان یابی افقی و بدون مقابله با سلطه و سلسله مراتب قابل تصور نیست. به همین دلیل عصر سازمانهای سلسله مراتبی و آن ها که مشتاق انباشت قدرت و تمرکز تصمیم گیری بر فراز سر کارگران و زحمتکشان به مثابه ابژه ها و نه به مثابه سوژه های که قادر به خود رهائی هستند، و در تجربه های مکرر نشان داده اند که برای رهائی و آزادی (آزادی از سرمایه و دولت آن) ابزار نامناسبی هستند، بسر آمده است

www.esalat.org